

به اصطلاح "کانون های شورشی" فرقه تروریستی رجوی



انجمن نجات - خبرنامه فوق العاده - بهار سال 1400



عنوان	فهرست مطالب	صفحه
- کانون های شورشی فرقه رجوی - قسمت اول		4
- عناصر فریب خورده در فضای مجازی - قسمت دوم		10
- کانون های شورشی؛ خودنمایی مجاهدین خلق - قسمت سوم		14
- مجاهدین خلق می گفتند که شما می توانید نظام را سرنگون کنید. - قسمت چهارم		17
- به من می گفتند تو الآن برای جامعه ات مفید شده ای! - قسمت پنجم		22
- جوان فریب خورده: خوشحالم که دستگیر شدم! - قسمت ششم		27
- تأکید می کردند که کسی از کارهایتان باخبر نشود. - قسمت هفتم		32



کانون های شورشی فرقه رجوی

قسمت اول

فضای مجازی و به خصوص شبکه های اجتماعی امروز مهم ترین بستر عملیات اعضای سازمان مجاهدین خلق (فرقه رجوی - منافقین) محسوب می شوند. آن ها با استفاده از استعداد نیرویی نزدیک به دو هزار نفره خود در آلبانی از مهم ترین امکان موجود خود برای فریب و تأثیرگذاری بر جامعه ایران استفاده می کنند و به شکل شبانه روزی در فضای مجازی و شبکه های اجتماعی برای فریب، به کارگیری و تحریک مخاطبین شبکه های اجتماعی بهره می برند.

اما اعضای این فرقه مانند دیگر اقدامات خود در این حوزه نیز با توجه به ویژگی های فضای مجازی به عنوان محیط عملیات و روحیات و سلايق کاربران ایرانی شبکه های اجتماعی به طراحی دستورالعمل هایی برای اقدام در این محیط پرداخته و مطابق با این دستورالعمل های تشکیلاتی به طعمه گذاری برای جذب مخاطبین غالباً جوان این محیط می پردازند.

بررسی و شناخت اصلی ترین مؤلفه های دستورالعمل های مجاهدین خلق برای فریب سوژه ها در فضای مجازی می تواند کاربران جوان شبکه های اجتماعی را نسبت به قرارگیری در تور فرقه رجوی تا حد زیادی مصون سازد. به عبارت دقیق تر وقتی جوان امروزی که زمان زیادی از وقت خود را صرف فعالیت در شبکه های اجتماعی می کند، از شیوه ها و فنون عوامل مجاهدین خلق و به طور کلی دشمن برای جذب و به کارگیری افراد در داخل ایران مطلع باشد، حساس تر، محتاط تر و با مراقبت بیشتری در این فضا فعالیت کرده و در قبال ارتباط گیری های ناشناس رفتار حساس تری از خود نشان می دهد.



جنس مخالف و بهره برداری از مؤلفه های جنسی

بدون شک یکی از آسیب های شبکه های اجتماعی خصوصاً برای نسل جوان ارتباط گیری بدون کنترل و محدودیت افراد با جنسیت های مخالف با یکدیگر است که خود بستری برای آسیب های ثانویه را ایجاد می کند. متأسفانه برخی از کاربران شبکه های اجتماعی نیز با نگاه به همین مؤلفه وارد این فضا می شوند و از فضای نامحدود آن برای ارتباط گیری استفاده می کنند.

عوامل سازمان مجاهدین خلق در شیوه فعالیت خود در شبکه های اجتماعی برای این مسأله به شکل ویژه دستورالعمل داشته و از جذابیت های جنسی برای فریب سوژه های خود بهره می برند. هر عضو سازمان که در این پروژه مأمور به فعالیت است، از چندین صفحه مجازی جعلی (فیک) با اسامی و عکس های ساختگی استفاده می کند که بخشی از آن ها از اسامی دخترانه و برخی نیز از هویت های پسرانه انتخاب شده اند. حال برای ارتباط گیری با پسران و دختران جوان از هویت های مخالف استفاده کرده و از این طریق سعی دارند تا توجه سوژه های خود را جلب نمایند. استفاده از عکس ها و اسامی جذاب و به روز، بارگذاری فیلم ها و علائم و محتواهای مورد پسند نسل جوان از شیوه های عوامل فرقه رجوی در شبکه های اجتماعی است که با مدل گیری از صفحات پرطرفدار در صفحات غیرواقعی اعضای سازمان طراحی و اجرا می شوند.

در یکی از روش های مرسوم عوامل فرقه رجوی با آی دی های فیک و غیرواقعی سوپرگروه هایی را با موضوعات عمومی از قبیل دوست یابی، همسریابی، حرف های عاشقانه، گروه های سرگرم کننده، بحث های سیاسی و اجتماعی مرسوم و داغ جامعه و اتاق های گفتگو تشکیل می دهند و در تبلیغات این گروه ها از تصاویر دختران و پسران جوان استفاده نموده و به این ترتیب نوجوانان و جوانان را برای عضویت در این گروه ها تحریک می کنند. افراد بعد از ورود به چنین گروه هایی در فرصت های مناسب در تور مجاهدین خلق قرار گرفته و اقدامات هدفمندی برای تأثیرگذاری و فریب آن ها اجرا می گردد.

شناسایی روحیات و احساسات سوژه ها برای انتخاب شیوه فریب و انتخاب بهترین ادبیات برای ارتباط گیری نیز مراحل بعدی این دستورالعمل را تشکیل می دهد که در نهایت گاهی به ارتباط عاطفی در فضای مجازی می انجامد و مخاطبین جوان شبکه های اجتماعی به دلیل همین وابستگی عاطفی به هویت های غیرواقعی و ساختگی عوامل نفاق برای اقدامات میدانی در ایران به کار گیری می شوند. این مؤلفه یکی از جدیدترین شیوه های مجاب سازی کاربران شبکه های اجتماعی برای برخی اقدامات خطرناک همچون خرابکاری یا آتش زدن یک تابلو، بنر یا اموال عمومی است.

هویت های ساختگی عوامل فرقه رجوی در شبکه های اجتماعی معمولاً در گروه های سنی بین 17 تا 30 سال تعریف می شوند و عکس های مورد استفاده نیز معمولاً به گونه ای گزینش می گردند که برای این رده سنی جذاب و محرک باشند. کاربرانی هم که معمولاً فریب این تکنیک را در فضای مجازی می خورند افرادی با سنین پایین در حدود 15 تا 20 سال هستند که به سرعت درگیر احساسات و عواطف شده و توانایی شناخت فریب هویت های مستعار و ساختگی را ندارند.



تحریک احساسات و ایجاد خشم و نارضایتی

تحریک سوژه ها و ایجاد حالات هیجانی در آن ها یکی دیگر از شیوه های مرسوم مجاهدین خلق برای انتخاب سوژه ها و ارتباط گیری با آنان است. در این روش عناصر فعال فرقه رجوی در شبکه های اجتماعی به روش های متنوع تلاش می کنند تا مطالبی با محتوای القای بی عدالتی، فقر، اختلاس و دزدی مسئولین و برخی خواص، تبعیض اجتماعی، تبعیض جنسیتی و ... را در معرض دید مخاطبین شبکه های اجتماعی قرار دهند.

این مطالب که توسط عوامل فنی مجاهدین خلق در قالب هایی همچون عکس نوشت، کلیپ های کوتاه صوتی و تصویری، اخبار و گزارشات، اسناد و ... تولید می شود گاهی در ارتباط مستقیم عوامل سازمان با سوژه ها برای آن ها ارسال شده یا توسط این عوامل در گروه ها و کانال های پوششی سازمان قرار داده می شوند تا در معرض دید مخاطبین قرار گیرند. هر گونه واکنش هیجانی به چنین محتوایی، نشانه ای برای عوامل مجاهدین خلق محسوب می شود تا با فرد واکنش دهنده به عنوان سوژه ای جدید ارتباط گرفته و با افزایش میزان نارضایتی و هیجانات ناشی از آن، فرد را به سمت به کارگیری در اقدامات سازمان سوق دهند.

قریب به اتفاق محتوای تولید شده توسط عوامل سازمان بر پایه اخبار و مطالب دروغ یا غلوآمیز می باشند و متأسفانه سطح آگاهی و مطالعه نامناسب بسیاری از مخاطبین این شبکه ها و عدم تلاش برای صحت سنجی محتواها، باعث اثرات سوء آن بر مخاطبین می گردد. تولید و طراحی این مطالب نیز همواره برای مخاطبین جوان و نوجوان و با سطح سواد عمومی تولید شده است.

راه اندازی بحث های سیاسی و اجتماعی نیز از جمله روش های عوامل سازمان در محیط های عمومی شبکه های اجتماعی مانند گروه های و سوپرگروه های تلگرامی است که باعث می شود افراد تحت تأثیر هیجانات ناشی از بحث، مواضع سیاسی و فکری خود را بروز داده و از این طریق برای ارتباط گیری از سوی عوامل سازمان انتخاب شوند.

گاهی در یک گروه یا سوپرگروه دو یا سه عضو فرقه رجوی یک بحث سیاسی یا اجتماعی را راه انداخته و به یکدیگر به شکلی هماهنگ کمک می کنند تا بحث داغ شده و دیگران را برای مشارکت در آن تحریک می نمایند. در خلال این بحث ها گاهی مسائلی همچون توهین به ارزش ها، مقدسات و شخصیت های سیاسی و مذهبی نیز گنجانده می شود و دیگر افراد حاضر در گروه متناسب با همراهی و واکنش هایشان نسبت به محتواهای منتشر شده، برای ارتباط گیری و نفوذ انتخاب می شوند.

سپردن مسئولیت های ساختگی

این شیوه در واقع نوعی از تکنیک های کنترل ذهن در فرقه ها محسوب می شود که افراد بعد از آن که در مرحله اول به فرقه نزدیک شده و به عبارتی به عضویت آن درمی آیند، به بهانه های مختلف در مورد توانمندی و استعدادهای وی دور از چشم جمع صحبت شده و مسئولیت هایی ظاهر فریب و



ساختگی به وی سپرده می شود. این اقدام معمولاً باعث دلبستگی افراد به فرقه، احساس وظیفه و مسئولیت نسبت به جایگاه خود و در نهایت الزام به ادامه همکاری با فرقه می شود.

فرقه رجوی در عضوگیری ها و فریب اعضا خود در شبکه های اجتماعی با استفاده از همین روش افراد را به مسئولیت های متنوعی می گمارد. یکی از کاربردهای استفاده از عنوان «کانون های شورشی» برای سازمان مجاهدین خلق همین بوده که هر فرد یا گروه دو یا سه نفره با یک شماره نسبت به دیگر کانون های شورشی مجزا شده و عناوینی همچون مسئولیت اداره و اقدامات کانون شورشی با همان شماره خاص به افراد سپرده می شود.

به عنوان مثال فردی در یک شهر بعد از آن که فریب سرپل سازمان را در فضای مجازی خورده و حاضر به همکاری شده است، شماره 700 برای کانون شورشی وی انتخاب شده و از آن لحظه به عنوان مسئول کانون شورشی شماره 700 در ایران شناخته می شود.

همچنین در اغتشاشات و درگیری های احتمالی یا قرارهای تجمع نیز تقسیم بندی مناطق شهری میان مرتبطين فریب خورده از روش های اعطای مسئولیت به افراد است که معمولاً به دلیل سن پایین و بی تجربه‌گی تحت تأثیر عناوین و مسئولیت های ساختگی قرار گرفته و برای همکاری تحریک می شوند. در این تقسیم بندی ها مثلاً به فرد گفته می شود در فلان روز که قرار تجمع وجود دارد، مسئولیت فلان منطقه شهری یا فلان چهارراه با او می باشد و وی نیز باید در آن منطقه به بیشتر شدن اعتراضات کمک کند.

مقایسه عملکرد فرد با دیگران، در شرایطی که حتی ممکن است فرد دیگری در آن منطقه یا شهر تن به چنین همکاری ای نداده باشد، باعث رقابت و تحریک ساختگی برای فرد شده و نمایش عملکرد وی را شدیدتر می کند.

به عنوان مثال برای یکی از اعضای به کارگیری شده فیلم های از دیگر محله های همان شهر یا شهرهای دیگر ارسال می شود و با این جملات که کانون شورشی تو نباید از دیگران عقب بماند، وی را برای شدت بخشیدن به تحرکاتش تحریک می کنند.

تحریف تاریخ از طریق اطلاعات غلط سیاسی و تاریخی

آنچه امروز بعد از شنیدن نام "گروهک منافقین" در خاطره تاریخی افراد تداعی می شود، مربوط به سابقه ترورهای مردم کوچه و بازار در دهه 60، سابقه جنایت و خیانت و جاسوسی در جنگ تحمیلی، سابقه حمله به خاک کشور در عملیات مرصاد و ده ها جنایت دیگر است که هیچ گاه از خاطره ملت ایران پاک نخواهد شد. همین مسأله سبب می شود تا در ارتباط گیری سرپل های سازمان با سوژه ها در شبکه های اجتماعی، وقتی نام «مجاهدین خلق» یا سرکردگان سازمان نظیر مریم و مسعود رجوی برده می شود، عموماً شناخت افراد و وجود تصویر ذهنی در مورد جنایت های آن ها باعث امتناع افراد از همکاری گردد.

اما با این حال اطلاعات عموماً کم نسل جوان و عدم آگاهی و مطالعه برخی نوجوانان سبب می شود تا فرقه رجوی فرصت تحریف تاریخ و ارائه اطلاعات غلط به سوژه های خود را پیدا کنند. در همین



رابطه عناصر فرقه که وظیفه ارتباط گیری با کاربران شبکه های اجتماعی در ایران را دارند متناسب با سؤالات کاربران جواب هایی طولانی در مورد تاریخچه فعالیت های سازمان مجاهدین خلق در اختیار دارند که برای افراد ارسال می کنند.

در این محتواها تاریخ فعالیت سازمان به شدت تحریف شده و مسائلی همچون ترور مردم کوچه و بازار به کلی از تاریخ آنان حذف شده است. توجیهاتی نیز در مورد برخی دیگر از اقدامات جنایت بار سازمان تهیه شده است که متناسب با سؤالات کاربران و عموماً در مورد بخش هایی از تاریخ سازمان که انکار آن ممکن نیست، ارائه می شود.

همانطور که اشاره شد متأسفانه مطالعه محدود مخاطبین در سنین 17 تا 25 سال در شبکه های اجتماعی به سرپل های سازمان برای مجاب سازی یا به عبارتی فریب آن ها کمک می کند. از اینرو است که قریب به اتفاق جذب شده ها توسط سازمان در شبکه های اجتماعی در همین رنج سنی قرار داشته و تقریباً در همه موارد سطح سواد مطالعه نیز بسیار پایین بوده و در مواردی حتی فرد نام مجاهدین خلق را نیز تا لحظه برقراری ارتباط با سرپل نشنیده است!

تب شهرت رسانه ای

تب شهرت و دیده شدن آسیب فزاینده فضای مجازی و شبکه های اجتماعی است که عموماً توسط افراد سودجو مورد سوءاستفاده قرار می گیرد. افراد برای مشهور شدن گاهی دست به هر اقدامی می زنند که از تغییرات عجیب و نامتعارف در چهره و لباس گرفته تا کارهای نامتعارف را شامل می شود. در این شرایط عوامل فرقه رجوی در شبکه های اجتماعی سوژه های خود را که به دنبال این شهرت بوده و عموماً در گروه سنی زیر 30 سال قرار دارند، به وعده کمک به بالا رفتن میزان بازدید صفحات، لایک ها، فالوورها و ... تحریک کرده و به همکاری با خود مجاب می کنند.

هزاران صفحه ساختگی و فیک و مستعار مجاهدین خلق در شبکه های اجتماعی کمک می کنند تا به یک باره تعداد بازدید یا مخاطبین یک سوژه را بالا برده و همین مسأله باعث ایجاد انگیزه برای همکاری با سرپل سازمان می شود.

در برخی موارد افراد به شوق بالا رفتن آمار مخاطبین صفحات اجتماعی خود حتی مجاب می شوند که یکی از نمادهای شهری یا یک سازه یا مکان متعلق به بیت المال را آتش زده و از آن فیلمبرداری کنند.

وعده های مالی

یکی از روش های مرسوم سرپل های مجاهدین خلق برای فریب و ارتباط گیری با عوامل داخل کشور از گذشته تاکنون وعده پرداخت پول یا ارائه خدمات و امکاناتی از قبیل تسهیل و کمک برای خروج از کشور و پذیرش اقامت در اروپا یا پذیرش برای تحصیل در یکی از دانشگاه های مطرح دنیاست! این وعده ها از سال ها پیش و در زمانی که روش های ارتباطی مجاهدین خلق با عوامل داخل کشور از طریق تلفن بود هم ارائه می شد.

بسیاری از سوژه ها به دلیل عدم شناخت و آگاهی و با تصور این که سرپل های سازمان واقعاً به وعده های خود عمل کرده و حاضر به واریز پول به داخل کشور هستند، تن به همکاری می دهند.

حتی در مواردی هم که مقادیری پول به حساب افراد در داخل کشور واریز شده، عدد پرداختی به هیچ وجه هیچ تناسبی با اقدامات مورد انتظار فرقه رجوی نبوده و حتی کفاف خرج و مخارج زندگی در یک ماه را نیز نمی دهد. گاهی این مبالغ ناچیز برای اثبات وعده های مالی بزرگ واریز می شوند و دقیقاً زمانی که سوژه حاضر به همکاری شد، دیگر راه مالی بسته می شود و از آن لحظه به بعد عدم همکاری سوژه باعث تهدید از سوی عناصر فرقه مبنی بر لو دادن وی می گردد.

در مورد وعده های اقامت و تحصیل در اروپا نیز هم تکلیف کاملاً روشن است، وقتی خود سرپل مجاهدین خلق در سخت ترین شرایط زندگی در آلبانی مجبور به کار شبانه روزی در ازای جای خواب و سه وعده غذا می باشد! چطور می تواند وعده امکانات و هزینه های متناسب با زندگی در اروپا را به سوژه های خود بدهد! متأسفانه عدم اطلاع قریب به اتفاق سوژه ها از غیرواقعی بودن این وعده ها سبب برخی همکاری ها با سرپل های مربوطه می شود.

در مجموع می توان این گونه جمع بندی کرد که عملکرد سازمان مجاهدین خلق در فضای مجازی و شبکه های اجتماعی تماماً توأم با فریب مخاطب و طراحی برای سوءاستفاده از وی می باشد. عوامل و سرپل های سازمان در آلبانی به کاربران شبکه های اجتماعی در ایران به چشم طعمه هایی نگاه می کنند که باید از کمترین فرصت ها برای فریب آنان استفاده کنند. افراد و سوژه های فرقه رجوی در شبکه های اجتماعی به دلیل آگاهی کم، عدم شناخت و آموزش در مورد تهدیدات شبکه های اجتماعی به دام سرپل های سازمان افتاده و ناخواسته مرتکب اقدامی می شوند که برخلاف امنیت ملی کشورشان است؛ اتفاقی که در برخی موارد خسارات جبران ناپذیری برای فرد و حتی جامعه در پی دارد.

برگرفته از گروه سیاسی خبرگزاری فارس





کانون های شورشی

عناصر فریب خورده در فضای مجازی

قسمت دوم

"کانون های شورشی" عنوانی است که مجاهدین خلق به نوجوانان و جوانان فریب خورده در فضای مجازی می دهند. به عبارت دقیق تر سرپل های مجاهدین خلق در آلبانی هر روز ساعت های متوالی را در فضای مجازی و شبکه های اجتماعی با پوشش های متنوع در حال تور پهن کردن و فریب کاربران نوجوانان و جوانان شبکه های اجتماعی در ایران هستند تا با تحریک از طریق مسائل مالی، قومیتی، اطلاعات غلط سیاسی و اجتماعی و ... آن ها را برای همکاری با فرقه رجوی مجاب سازند.

مهم ترین اقدامات کانون های شورشی:

- به دست گرفتن عکس مسعود و مریم رجوی در یک کوچه و خیابان خلوت یا نوشتن یک شعار بر یک دیوار متروک در منطقه ای بدون رفت و آمد توسط نوجوانان و جوانان فریب خورده که فیلم یا عکس این اقدام از طریق شبکه های اجتماعی به سرپل های مجاهدین خلق در آلبانی رسیده و به عنوان اقدامات هواداران فرقه رجوی در ایران در رسانه های این گروه منتشر می شود.

- در مواردی محدود و اندک، اتفاقاتی در راستای تخریب اموال عمومی نیز از فریب خورده های مجاهدین خلق سر می زند که آن ها هم محدود به آتش زدن یک تابلو، یا یک بنر بوده و اساساً ناچیزتر از آن است که در دسته بندی اقدامات خرابکارانه محلی برای اعتنای جدی داشته باشد.

- بعد از هر اتفاق یا نا آرامی در ایران سرکردگان این فرقه به سرعت عناصر فریب خورده خود را تحت عنوان کانون های شورشی مجاب می کنند که از حوادث عکس و فیلم تهیه کرده و به حاشیه آن نیز شعارهایی از سرکردگان این فرقه الصاق کنند. این در واقع همان سناریویی است که باعث می شود مجاهدین در نهایت خود را به عنوان عامل راه اندازی اغتشاش و ناآرامی معرفی کنند!

هدف از کانون های شورشی:

- درواقع مجاهدین خلق از قبال کانون های شورشی صرفاً یک شوی تبلیغاتی راه انداخته و در حال ارائه گزارش به حامیان خود هستند تا نشان دهند در ایران هوادار و قدرت عملیاتی دارند.
- کانون های شورشی ابزاری است که به این فرقه کمک می کند، هر اتفاقی در ایران را به جیب خود بریزد.



نوجوانانی که ناخواسته حیات فرقه رجوی را تمدید می کنند.

نتیجه:

- در دهه های اخیر بارها ثابت شده مجاهدین هیچ توانی برای اقدام عملیاتی در ایران را نداشته و هیچ گاه امکان آغاز یک حرکت اعتراضی را دارا نبوده اند.
- آنچه همواره از این گروه دیده شده، موج سواری بر روی شکاف هاست که البته در این حوزه هم هیچ گاهی توانی برای هدایت یا استمرار اعتراضات از این فرقه تروریستی دیده نشده است.
- این فرقه تروریستی در ادعاهایش دروغ می گوید. مطرح شدن نام آن ها در میدان اغتشاشات همواره باعث برائت مردم و پا پس کشیدن از هر اعتراضی ولو به حق می شود. معترضین حاضر نیستند نامشان در کنار نام این فرقه تروریستی با آن همه سابقه جنایت و آدمکشی قرار گیرد.
- بر گرفته از حقیقت فرقه - پایگاه تخصصی جریان شناسی فرقه رجوی

مهندس ابراهیم خداینده می گوید:



برنامه گسترده ای که فرقه رجوی در آخرین برنامه های خود به اجرا گذاشته، تبلیغ روی کانون های شورشی است که اساساً با استفاده از فضای مجازی پیش برده می شود. اعضای سازمان با اکانت های متعدد، خصوصاً در اینستاگرام، سعی می کنند تا فالوئر زیادی جذب کنند که چندان کار سختی هم نیست. مثلاً اکانت هایی را فالو می کنند و بعد آنان فالو بک می دهند و سپس بعد از گذشت مدتی آنان را آنفالو می کنند ولی تعداد بالای فالوئرهای خودشان باقی می ماند.

عمدتاً در اکانت های خود از تصاویر دختران جوان استفاده می کنند و سعی می نمایند طرح دوستی و مراوده با دیگران بریزند. در این ارتباطات تلاش می کنند تا نقاط ضعف طرف مقابل را شناسایی کنند. افراد سازمان در این خصوص کاملاً تعلیم دیده و ماهر هستند و خط و خطوط در خصوص هر برخورد را از مسئولین بالاتر می گیرند. سعی می کنند که ارتباط از سطح لایک و کامنت به سطح دایرکت ارتقا یابد و پیام می دهند و منتظر پاسخ می مانند. این گروه از افراد که به سطح دایرکت ارتقا یافته اند (یعنی پاسخ پیام مستقیم را داده اند) را به مسئولین بالاتر می سپارند، البته کاربر مربوطه در داخل کشور در تمام مدت تصور می کند که با یک دختر جوان در ارتباط است.

مثلاً متوجه می شوند که طرف مقابل بیکار است و از این بابت رنج می برد. با او همدردی می کنند و در او این حس را به وجود می آورند که علت اصلی بیکاری در ایران، نظام جمهوری اسلامی است و این تصور را تولید می کنند که گویا در هیچ جای دنیا بیکاری وجود ندارد و قبل از انقلاب هم در ایران هرگز وجود نداشته است. فرد را به تدریج نسبت به نظام بدبین و متنفر و منزجر می کنند و این احساس را به کشاندن فرد به جاسوسی و اجرای عملیات خرابکارانه تبدیل می نمایند.

ممکن است از ۱۰۰۰ نفر که در ارتباط قرار می گیرند تنها یک نفر به مرحله آخر برسد و دست به عملیات به قول خودشان «غیر رودررو» بزند و عکس گرفته و برایشان بفرستد که همین برایشان کافی است که به اربابانشان به عنوان عملکرد کانون های شورشی نشان دهند و بگویند "ما هنوز هستیم." همین قدر که بذر نفرت از نظام را پراکنده کنند و ایران را جهنم و باقی دنیا را بهشت نشان دهند و فرد را به این باور برسانند که منشأ تمامی مشکلات مردم در ایران نظام جمهوری اسلامی است، از نظر خودشان برنده هستند و نظر آمریکا تأمین شده است.

یا مثلاً متوجه می شوند که فرد مربوطه زنی است که مورد آزار شوهرش قرار گرفته است. طوری تصویرسازی می کنند که انگار تمامی زنان عالم در آسایش و رفاه به سر برده و مسلط بر شوهرانشان هستند و فقط کل زنان ایرانی در رنج و تحت سلطه ظالمانه شوهران زندگی می کنند و سپس فرد را به کارهایی مانند جمع آوری اطلاعات و جاسوسی وادار می کنند.

برگرفته از خبرگزاری فارس



چرخه خشم و نفرت: چطور در تله‌ی افراطی‌ها نیفتیم.

بیایید جامعه را مثل دریاچه‌ای تصور کنیم. عده‌ای از همه طرف دارند توی دریاچه سنگ می اندازند، هر اندازه که زورشان برسد. هر سنگی که توی آب می افتد صدایی می دهد و حفره‌ای ایجاد می کند و وضعیت مولکول‌های آب در آن نقطه را به هم می زند. مولکول‌های کناری چاره‌ای جز واکنش نشان دادن ندارند. آن‌ها هم بالا و پایین می شوند. این حرکت همین‌طور تکثیر می شود و یک موج تشکیل می شود. بعد از مدتی موج متوقف می شود.

حالا فرض کنید چند نفر از همه طرف مدام سنگ‌های درشت داخل دریاچه بیندازند. موج‌ها مدام با یکدیگر برخورد و هم را خنثی می کنند و تمام سطح آب آشفته می شود. مولکول‌ها مخصوصاً در سطح به شدت دچار هیجان شده‌اند و دیگر وضع عادی ندارند. هر لحظه از یک یا چند طرف کسی آن‌ها را هل می دهد و در کشاکش موج‌ها کنترلی از خود ندارند. عقلانیت از دریاچه سلب شده است. این وضعیت آرمان افراطی‌هاست و این سنگ‌اندازها همان عناصر افراطی جامعه هستند. شاید این افراد در جامعه حضور فیزیکی داشته باشند و شاید از آن سوی مرزها با اینترنت وارد جامعه شوند (فرقی نمی‌کند).

... کسی که قصد تغییر مثبت داشته باشد روی حیطة و مشکل اصلی تمرکز می‌کند، اما کسی که قصدش آشوب است هیچ مرزی نمی‌شناسد و برایش اهمیتی هم ندارد. افراطی‌ها در همه چیز و کار همه کس دخالت می‌کنند و وارد جزیی‌ترین و بی‌ربط‌ترین دعوای می‌شوند، چون برای آن‌ها رسیدن به هدف (بر هم زدن نظم موجود) استفاده از هر وسیله و مسیری را توجیه می‌کند.

افراطی‌های مخالف و برانداز، برخلاف آنچه به نظر می‌رسد خیلی هم عافیت طلبند و همیشه یا بیرون‌گود می‌ایستند یا پشت‌صف. آن‌ها برای جان خود ارزش قائلند و به درستی می‌گویند نباید خونشان پایمال شود. اما اگر پای جان دیگران در میان باشد حاضرند به خاطر «آرمانشان» با نابودی زندگی، معیشت یا جان مردم کنار بیایند. از آن طرف، اگر هم طرفدار قدرت باشند که دیگر نور علی نور است.

برگفته از وبلاگ علی نورانی (خبرنگار و مترجم)



کانون های شورشی؛ خودنمایی مجاهدین خلق

قسمت سوم

مهم ترین نیاز امروز سازمان مجاهدین خلق القای توان عملیاتی و همچنین برخورداری از هوادار در داخل ایران است. با توجه به سابقه جنایت ها و خیانت های این فرقه تروریستی در داخل ایران که ترور هزاران نفر از مردم عادی کوچه و بازار و شخصیت های سیاسی و مذهبی یا همکاری با صدام در جنگ علیه ایران از نمونه های شاخص آن است، عملاً این گروه نه تنها امکان راه اندازی هیچ گونه حرکتی با نام و نشان خود در داخل کشور را نداشته، بلکه سال هاست که دیگر عضوگیری این سازمان در درون کشور نیز ناممکن شده است. اما سرکردگان فرقه رجوی همچنان نیاز دارند تا برای دریافت حمایت از سرویس های اطلاعاتی دشمنان ایران تصویری ساختگی از ظرفیت های خود نمایش دهند. «کانون های شورشی» عنوانی است که مجاهدین خلق برای همین منظور طراحی کرده و با ترفندهای تبلیغاتی و استفاده از روش های فریب سعی می کنند تا تصویری از استعداد طرفداران در داخل کشور تولید نموده و به حامیان غربی خود ارائه دهند.

در این روش سرپل های فرقه رجوی با ارتباط گیری با کاربران شبکه های اجتماعی در داخل ایران با شیوه های مرسوم خود سعی می کنند تا نوجوانان و جوانان نا آگاه را فریب داده و این افراد را برای تولید فیلم های موبایلی کوتاه به همراه آرم سازمان، عکس سرکردگان یا شعاری در حمایت از سازمان مجاب کنند.

به عبارتی دقیق تر سوژه فریب خورده هدایت می شود تا در مکانی خلوت و در حالی که چهره خود را پوشانده است، تصویری از سرکردگان سازمان یا شعاری در حمایت از این فرقه را در دست بگیرد یا شعار و عکسی را بر روی دیوار نصب نموده و عکس یا چند ثانیه فیلم از این صحنه را تهیه کرده و برای سرپل ارسال نماید. هر سوژه سازمان که سرپل ها موفق به مجاب سازی یا فریب وی شده اند، با



نام کانون شورشی به علاوه یک شماره حداقل سه رقمی (به عنوان مثال کانون شورشی شماره 500) نامگذاری می گردد.

اما با نگاهی گذرا به این حرکت بسیار محدود سازمان مجاهدین خلق به سرعت می توان متوجه شد که اساس این اقدام یک خودنمایی سخیف برای اثبات وجود هوادار و استعداد نیرویی در داخل کشور است. همانطور که گفته شد از مؤلفه های این اقدام انجام آن در مکانی بسیار خلوت و با چهره ای پوشیده بوده، زیرا در غیر این صورت هیچ یک از افراد فریب خورده حاضر به انجام آن نیستند.

شماره های سه یا چهار رقمی نیز در کنار نام کانون های شورشی صرفاً برای این منظور است که تعدد موارد و به عبارتی دقیق تر عرض و طول بالایی را به لحاظ هواداران در درون کشور نمایش دهد. همچنین سرپل های سازمان در هر موردی که موفق به فریب و مجاب سازی افراد برای اجرای این اقدام می شوند، از طعمه های خود می خواهند که با لباس های متفاوت و در مکان های مختلف این حرکت را تکرار نموده تا تعدد هواداران و مرتبطین سازمان را نمایش دهند.

عوامل سازمان در خارج کشور، با نام های مستعار در فضای مجازی به شکلی شبانه روزی برای یافتن سوژه ها و فریب آن ها اقدام می کنند و هر کدام از این فیلم ها و عکس ها در شبکه های اجتماعی و رسانه های سازمان مکرر پخش می شوند. اما با این حال با یک بررسی ساده می توان دریافت که مجموع مواردی که برای فعالیت در این پروژه سازمان حاضر به همکاری شده اند، در کل کشور به صد مورد نیز نمی رسد که البته با ترفندهای تبلیغاتی سازمان سعی می شود آماری چند هزار نفره از وجود چنین هوادارانی ارائه شود.

در مورد سوژه های فریب خورده سازمان نیز ذکر این نکته ضروری است که این افراد اساساً هوادار مجاهدین خلق محسوب نمی شوند و معمولاً نوجوانان کم سن و سالی هستند که به دلیل نا آگاهی و با وعده های مالی دروغ یا وعده دروغ اقامت در کشورهای اروپایی، ماجراجویی، هیجان ناشی از تحریک سرپل های سازمان، ارتباط گیری با هویت های ساختگی با جنس مخالف از سوی سرپل های سازمان و ... فریب می خورند و حاضر به همکاری می شوند. در مورد نا آگاهی سوژه های فریب خورده سازمان ذکر این نکته جالب است که برخی از این نوجوانان فریب خورده هیچ شناختی نسبت به مجاهدین خلق و سوابق آن ها نداشته و در بسیاری از موارد حتی نام مسعود و مریم رجوی را نیز تا آن لحظه نشنیده اند!

سرپل های سازمان تصاویر به دست آمده از خلال همین اقدامات را برای سوژه های جدید خود نیز در فضای مجازی ارسال می کنند تا ضمن القای حس رقابت برای همکاری، نشان دهند که همکاری در این پروژه اقدامی بی خطر بوده و نمی تواند باعث دستگیری افراد شود.

در شرایطی که سرکردگان فرقه رجوی در رقابت با دیگر گروه های ضد انقلاب نظیر گروه های سلطنت طلب، برخی گروه های تجزیه طلب، کمونیست ها و برخی اپوزسیون های تک نفره برای دریافت کمک های مالی سرویس های اطلاعاتی کشورهای دشمن ملت و نظام ایران دست و پا می زنند، سعی دارند خود را به عنوان اپوزسیون اصلی نظام ایران معرفی کنند. در همین راستا اقداماتی نظیر کانون های شورشی و فیلم ها و تصاویر به دست آمده از آن به عنوان ابزاری برای افتخار دشمنان ایران استفاده می شود تا مجاهدین خلق را در بودجه ها و طرح های براندازی نظام ایران در نظر بگیرند.



این خودنمایی مبتذل مجاهدین خلق با نیروهای عموماً از کار افتاده و بلا استفاده سازمان در مقرهای فرقه در آلبانی، امروز به عنوان تنها اقدامی است که از این گروه مدعی براندازی نظام ایران برمی آید. اعضای باقی مانده سازمان که دیگر نه توان عملیاتی سابق و نه امکان جا به جایی از مقرهای فرقه در آلبانی را ندارد، صرفاً با این نوع فعالیت سعی در زنده نگه داشتن سازمان را دارند. اما همین اقدام مدت هاست که بلای جان سران سازمان نیز شده است. به این ترتیب که حدود دو هزار نفر اعضای سازمان در آلبانی بعد از سال ها زندگی در فضای ایزوله و فرقه ای و بدون امکان دسترسی به اطلاعات و رسانه، اکنون ضمن دریافت آموزش برای فعالیت در فضای مجازی، از طریق همین شبکه های اجتماعی به یک باره امکان کسب اطلاع از وضعیت پیشرفته امروز جامعه ایران را پیدا می کنند و در همین خلال به شدت دچار تناقض می گردند.

به عبارت دیگر عضوی که سال ها در پشت دیوارهای پادگان اشرف و دیگر مقرهای سازمان، بر اثر تبلیغات و القائات سرکردگان تصویری غیرواقعی از جامعه ایران به عنوان یک کشور عقب افتاده، مردمی به شدت تحت فشار و اختناق، درگیری های خیابانی و ... داشته است، به یک باره متوجه می شود که در همه این سال ها که در تشکیلات سازمان از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم بوده و حتی امکان ازدواج، تشکیل خانواده و برخورداری از دیگر آزادی ها را نداشته است، ملت ایران در فضایی کاملاً متفاوت زندگی و پیشرفت کرده اند و نظام ایران نیز به پشتوانه همین مردم امروز به قوی ترین و مقتدرترین کشور منطقه تبدیل شده است.

این تناقض های اساسی در واقع پیام آور عمر از دست رفته ای است که کانون های شورشی مجاهدین خلق را به کانون های فروپاشی این فرقه در درون خودش تبدیل کرده است. بسیاری از اعضای سازمان علی رغم همکاری اجباری در این پروژه، با واقعیت هایی رو به رو می شوند که انگیزه های آنان برای اعتراض و فرار از فرقه را به شدت افزایش می دهد.

هر چند در روند فعالیت در این پروژه، اعضای مجاهدین خلق با کنترل های فنی و مانیتورینگ امکان چندان برای سرزدن به اخبار و اطلاعات غیر مرتبط در فضای مجازی را پیدا نمی کنند، اما به هر حال پروژه کانون های شورشی تبدیل به پاشنه آشیل امروز مجاهدین خلق شده است که بحران فروپاشی کامل این تشکیلات را نیز ممکن در پی داشته خواهد داشت.

برگرفته از خبرگزاری تقریب





کانون های شورشی

مجاهدین خلق می گفتند که شما می توانید نظام را سرنگون کنید.

قسمت چهارم

محسن، نوجوانی بسیار فعال، پرجنب و جوش و سرزنده است. انرژی بسیار بالایش به علاوه هوش خوبی که دارد می تواند آینده خوبی برایش ترسیم کند. البته همین انرژی و روحیه اش برای این که کارهای مهمی انجام دهد، در مقطعی درست هدایت نشده و باعث شد تا برای مدتی به دام سازمان مجاهدین خلق افتاده و کارهایی را انجام دهد که اکنون به شدت از انجام آن ها پشیمان است. عمویش به نام عبدالله سال ها پیش برای تحصیل به آلمان رفته و در آنجا فریب این فرقه را خورده و جذب آن ها شده است. در طول سال هایی که دیگر از عمویش خبر نداشته اند، همواره در خانه می دیده است که بزرگترهایش با دیدن سرکردگان سازمان در تلویزیون برای آزادی عبدالله گریه و دعا می کنند، اما در همین فضا کسی برای توضیح دقیق سازمان مجاهدین خلق، سوابق و جنایت هایش، حداقل خیانتی که در حق عموی او انجام داده، توضیح نداده است و همین مسأله که می توانست نقطه قوتش باشد و او را در برابر فریب فرقه رجوی آگاه و مصون نماید، به نقطه ضعفی بدل شده است که خودش را در معرض دام سرپل فرقه قرار داده است.



این شخص از اعضای کانون های شورشی سازمان منافقین است



من محسن هستم. 16 سال سن دارم. خودم محصلم و پدرم هم مغازه دارد و مادرم خانه دار است. خدا را شکر زندگی بدی نداریم. پدر و مادرم تا راهنمایی بیشتر درس نخوانده اند ولی برای من و خواهر و برادرهایم خیلی زحمت می کشند.

عموی من در دوران دانشجویی پس از انقلاب برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در آلمان جذب مجاهدین خلق شد. این را اولین بار در صحبت های پدربزرگ و مادربزرگم متوجه شدم. اولین بار اسم سازمان مجاهدین خلق را در صحبت های پدربزرگ و مادربزرگم شنیدم، زمان که تلویزیون صحبتی از این سازمان می کرد یا مستندی در این مورد نشان می داد مادربزرگ من گریه می کرد. اسم عمویم عبدالله بود و مادر بزرگم هم هر بار گریه می کرد، دعا می کرد که خدا عبدالله را نجات دهد.

خودم با این فرقه در تلگرام ارتباط پیدا کردم. یکی از دلایلی که من را برای آشنایی بیشتر با سازمان مجاهدین خلق ترغیب می کرد، این بود که می خواستم بدانم عمویم کجاست؟

بعد از این که من با اعضای این گروه ارتباط گرفتم، شروع کردند به درخواست کارهای مختلف؛ کارهایی نظیر تبلیغ برای آن ها، شعارنویسی و ... من با ادمین کانال پیک شادی مرتبط شدم. شخصی به نام ماهان بود که نمی دانم این شخص مرد بود یا زن؟! ماهان من را به شخص دیگری معرفی کرد و به من گفت از این به بعد کارهایی که انجام می دهی را با راهنمایی این شخص که اسمش بشارت است، انجام بده.

من با بشارت صحبت می کردم، چند باری در مورد عمویم سؤال کردم که معمولاً صحبتی نمی کرد و جوابی نمی داد. ولی بعدها به من گفت که یک بار توی مراسم سالیانه عموی تو را دیده ام و به روابط عمومی سازمان گفته است که عمویم را پیدا کنند و پیغام بدهند که برادرزاده اش دنبالش می گردد تا او هم با خانواده اش تماس بگیرد. این تماس هیچ وقت انجام نشد و هیچ وقت هم عموی من پیدا نشد. اصلاً نمی دانیم زنده است یا مرده! ما شنیده ایم که در سازمان افراد را به بهانه های مختلف، مثلاً اگر مخالفت کنند، می کشند و هیچ خبری هم به بیرون درز نمی کند. ممکن است عموی مرا هم کشته باشند! الان فکر می کنم همه ی صحبت های بشارت با من نقشه بوده که فقط من را بازی دهند و از من سوءاستفاده کنند. کارهایی مثل چسباندن اعلامیه به دیوار، دیوارنویسی یا چسباندن عکس مسعود و مریم رجوی را از من خواستند و خیلی اصرار داشت که من نیرو جذب کنم. افرادی را به او معرفی کنم تا آن ها جذبش کنند. البته من هم چون اعتماد کرده بودم، می خواستم این کار را انجام بدهم، ولی کسی نبود که بخواهم به این گروه معرفی کنم. من کارهایم را اکثراً تنها انجام می دهم و زیاد دوست ندارم، برای همین هم کسی را برای ارتباط با این گروه پیدا نکردم.

اولین کاری که بشارت از من خواسته بود، این بود که عکس مریم رجوی را توی سطح شهر پخش کنم، چون بشارت می گفت مریم رجوی به زودی یک سخنرانی در حمایت از زنان دارد و باید قبل از این سخنرانی عکس مریم در سطح شهر پخش شود، ولی من این کار را انجام ندادم. آموزش هایی هم به من داده بود، برای مثال به من گفته بود که آلمان هایی از شهر را در فیلم نشان بدهم که ثابت بشود ویدیویی که ضبط شده حتماً توی ایرانیه. پلاک ماشین ها، تابلوهای کوچه ها یا مکان های معروفی که توی شهرها هستند. در آموزش هایش موارد امنیتی را هم آموزش می داد. مثلاً می گفت در زمان تردد در بیرون از خانه با نقاب و کلاه و عینک تردد کنید و حتی ماسک به صورت بزنیم! در زمینه فضای مجازی هم



آموزش هایی داده بود، بارها به من گفته بود که باید از دو اکانت در فضای مجازی استفاده شود، اکانتی که نام شخصی خودم هست که با آن هیچ وقت نباید با آن ها ارتباط بگیرم.

یک ویدئو در حالی که صورتم را پوشانده بودم، از خودم گرفتم و در آن به یکی از افراد فوت شده در سازمان مجاهدین خلق تسلیت گفتم و خواستم که مسئولیت این فرد را به من بدهند و من در مجاهدین خلق خدمت کنم! یک نفر به نام امین را هم به بشارت مرتبط کردم تا او را جذب کند که موفق هم شد.

امین در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با من هم دوره بود و ما بعضی از کلاس ها را با هم دیگر می رفتیم. اولین بار با امین در کانون پرورش فکری کودکان صحبت کردم، در مورد اغتشاشات دی ماه بود، از اعتراضات می گفتیم او هم از اعتراضات می گفت. کم کم سعی کردم نظرش را جلب کنم و چون از حرف های من خوشش آمده بود، به او پیشنهاد دادم که تو هم می توانی کاری بکنی او هم آماده بود که کاری انجام بدهد. بعد از آن، امین را به بشارت معرفی کردم، یک گروه تلگرامی درست کردم، من و امین و بشارت عضو آن شدیم. از اینجا به بعد بشارت با امین صحبت کرد و او را قانع کرد که با من همکاری کند.

بشارت به ما گفت که باید تیم تشکیل بدهید و اسم تیم تان هم باید بگذارید کانون شورشی و یک شماره هم برایش انتخاب کنید. او می گفت بدون کانون شورشی نمی توانید کار مهمی انجام دهید و تنهایی کار کردن نتیجه ندارد. قرار بود بین 5 تا 7 نفر اعضای کانون شورشی باشند. او می گفت کانون های شورشی باید بین مردم پخش باشند و مردم را ترغیب کنند که کارهایی از خودشان بروز بدهند. نظیر آتش زدن یا هجوم بردن سمت پلیس و غیره. بشارت خیلی از من تعریف می کرد و می گفت شما قهرمان های مجاهدین خلق در ایران هستید، می توانید کارهای بزرگی انجام دهید، شما می توانید با نظام جمهوری اسلامی مبارزه کنید و نظام را سرنگون نمایید. همیشه سعی می کرد خودشان را خیلی بزرگ نشان دهد و با چسباندن ما به خودشان ما را هم بزرگ نشان بدهد. سعی می کرد در زمانی که ما این کارها را انجام می دهیم، نسبت به این کارها حس خوبی داشته باشیم. در کانون شورشی سمت مسئول کانون را به من داده بود. با این حسی که در من ایجاد شده بود سعی می کردم، کارم را درست انجام دهم و خودم را نشان بدهم و ثابت کنم که لیاقت این مسئولیت را دارم.

یک بار بشارت به من گفت که در میدان اصلی شهر قرار است تجمع برگزار شود، من هم امین را که تازه می خواستم جذب کنم با خودم بردم آنجا، کمی شلوغ بود، اما خبری نبود! سعی کردم آتش روشن کنم و مردم را دور خودم جمع کنم که نشد. در حین برگشتن سعی می کردم از چند نقطه ای که مأمورین نیروی انتظامی مستقر هستند عکس بگیرم که دو نفر لباس شخصی بسیجی من را دیدند و سمت ما آمدند و از من پرسید که چرا عکس گرفتید، من هم خیلی ترسیده بودم از ترس این که بازداشت نشوم مجبور شدم که با مأمورین درگیر بشوم، یکی از آن ها را زدم و نفر دوم که آمد سمت من، همین دوستم فرار کرد و بعد من هم موفق شدم هر طور شده فرار کنم.

عامل اصلی که باعث شد من جرأت پیدا کنم با مأمورین درگیر شوم و فرار کنم، همان حس قهرمانی بود که مجاهدین خلق به من داده بودند. این مسأله باعث شده بود تا ما خودمان را بزرگ ببینیم و دست به هرکاری بزنیم. سعی کرده بودیم از آموزش های امنیتی که بشارت به ما داده بود استفاده کنیم. استفاده از کلاه و ماسک به صورت مؤثر که باعث می شد چهره خودمان را از دید مأمورین دور کنیم. ولی همین باعث شد که مأمورین بیشتر به ما شک کنند.



کارهایی که بشارت از من خواست که برایش انجام بدهم، پخش شب نامه برگ کاغذی بود که سخنی از مریم رجوی و مسعود رجوی روی آن نوشته شده بود و آن را باید می چسباندیم به دیوارهای شهر، البته از من می خواست که این اعلامیه ها را بیشتر نزدیک به پایگاه های بسیج یا مراکز مهم بچسبانم. من هم چند باری این کار را انجام دادم و از لای در به داخل انداخته بودم. من بیشتر کارهایم از قبیل پخش شب نامه، شعارنویسی و ... را با پسر عمویم انجام دادم. البته پسر عموم خیلی از این ماجرا ترسیده بود و بعد از آن دیگر جواب من را هم نداد. کارهایی که از من خواسته بودند که همزمان با مراسم ویلینت مجاهدین خلق در پاریس انجام بدهم، این بود که این مراسم را به آن ها تبریک بگویم که البته من این کار را انجام دادم. بعد از من خواسته بود که یک ویدیویی از خودم بگیرم و در سالگرد حمله به پادگان اشرف در ۱۹ فروردین، این اقدام را محکوم کنم.

البته؛ برای خودم این سؤال پیش آمد که من یک نوجوان 16 ساله با محکوم کردن این حمله چه اتفاقی را رگم خواهم زد؟! این سؤال را هم از بشارت پرسیدم که در جواب به من گفت افرادی نظیر تو زیاد هستند که با زیاد شدن محکوم کردن آن ها می توانیم به نتیجه مهمی دست پیدا کنیم. همیشه متذکر می شدند که کارهای شما و حضورتان مؤثر است و هیچ وقت به این فکر نکنید که بی تأثیرید. بشارت می گفت همه کارهای شما تأثیر دارند و تأثیرات شما همیشه خودشان را نشان می دهند.

یکی دیگر از کارهایی که به ما گفت انجام بدهیم این بود که هر زمان و هر نقطه از شهر که شلوغ شد را حتماً فیلم برداری کنیم. من هم همیشه منتظر فراخوان ها بودم تا سریع خودم را به مرکز شلوغی برسانم و از همه چیز فیلم بگیرم.

من معمولاً از انجام این کارها نمی ترسیدم، در حالی که کسان دیگری که با من همکاری می کردند، معمولاً می ترسیدند. نترسیدن من بیشتر به خاطر احساسی بود که با آن حرف های تحریک کننده در من به وجود آورده بودند.

من همیشه به خودم می گفتم این افراد پشت من هستند و من هم با این ها هستم و اگر هم بخواهد اتفاقی رخ دهد، این ها کمک می کنند.

یک بار در حرم حضرت معصومه، دو نفر با لباس نظامی داشتند برای سوریه کمک جمع می کردند، من هم به صورت پنهانی از این افراد فیلمبرداری کردم و برای سازمان فرستادم. با کانال های مرتبط و موازی با این جریان آشنا شده بودم، یکی کانال راسویاب بود، سعی کردم چند باری افراد مختلف را به کانال راسویاب معرفی کنم. دو بار هم فراخوان برای اغتشاش طراحی کردم و به آن ها دادم که البته نمی دانم انتشار پیدا کرد یا خیر؟!

از من می خواستند مثلاً با موضوعات خاص برای شرایط خاص و برای مثال در روز کارگر با کارگرها مصاحبه بگیرم. مشکلاتی که کارگرها به آن دچار هستند را در مصاحبه مطرح کنم و تا می توانیم از وضعیت بدبختی و مشکلات آن ها صحبت کنم.

از من خواسته بودند هر جا که شلوغ شده بروم و یک جرقه بزنم و کار کنم تا اغتشاش صورت بگیرد، یعنی به من می گفت باید اغتشاش بسازی تا بتوانی فیلم بگیری و برای ما ارسال کنی!



یکی از افرادی که در بسیج کارگری مشغول به کار بود را به کانال راسویاب معرفی کردم. یک نفر دیگر که قبلاً شاگرد مسجد بود را به راسویاب معرفی کردم. مدیرکل کانون پرورش فکری خودمان را هم معرفی کردم!

من با این گروه مرتبط شدم و برای گروه کار کردم و بزرگترین دلیل من این بود که ثابت کنم که من قوی هستم من بزرگ شده ام و می توانم کارهای بزرگ انجام بدهم. دلیل دیگری پیدا نمی کنم، البته آن ها هم همین حس را در من تقویت کردند.

الآن که در مورد این گروه تحقیق کرده ام، فهمیده ام که با چه جنایتکارانی مرتبط بوده ام. سازمان مجاهدین خلق فقط به صورت منفی در ایران شناخته شده و هیچ کس نمی تواند به هیچ وجه موج مثبتی از این سازمان اعلام کند و دیگران را به این سازمان جذب کند. قبلاً وقتی با آن ها همکاری می کردم، به هیچ عنوان دوست نداشتم باور کنم که سازمان مجاهدین خلق یا همان منافقین چنین کارهایی را انجام داده است. احساس غرور می کردم و دوست داشتم آن احساس غرور در وجود من باقی بماند. حالا فقط پشیمانم و از فرصت دوباره ای که به دست آوردم می خواهم نهایت استفاده را بکنم و دیگر سمت چنین کارهایی نمی روم.

برگرفته از گروه سیاسی خبرگزاری فارس



فریب دادن مردم آسانتر از این است
که آنها را متقاعد کنی
که فریب خورده اند....!



کانون های شورشی

به من می گفتند تو الان برای جامعه ات مفید شده ای!

قسمت پنجم

طبع بسیار لطیف، ذوق و استعداد شیوا باعث شده تا در عرصه هنر حرف برای گفتن داشته باشد. شعرهای زیبایی دارد و نقاشی های قشنگی هم می کشد. شیوا دختری است که به قول خودش با ورود به فضای مجازی به یکباره ریتم زندگی اش عوض شده و همانجا نیز در دام سازمان مجاهدین خلق (منافقین - فرقه رجوی) گرفتار شده است. هشت ماه ارتباط و همکاری با مجاهدین خلق نتیجه کارش در فضای مجازی بوده است. او که از نام این سازمان هم واهمه داشته، بر اثر فریب سرپل آنان مجاب به همکاری می شود و اکنون آنقدر پشیمان و شرمنده است که به دنبال فرصتی برای جبران می گردد.





من شیوا هستم، 37 ساله، مجرد، با مادرم زندگی می کنم، تحصیلاتم را تا دیپلم ادامه دادم، شعر می نویسم، نقاشی می کنم و از اینجور کارها، اما کاری که منبع درآمد مشخص و ثابتی داشته باشد، ندارم. البته خودم دنبال کار نرفتم. با مستمری که بعد از پدرم به ما پرداخت می شود، دو نفری با مادرم زندگی می کنیم.

حدود 10 ماه پیش برای اولین بار وارد شبکه اجتماعی توئیتر شدم. اول کارهای توئیتری من جوری بود که با مضمون شعر بود، شعرهای خودم را می گذاشتم، یا شعرهایی را که خوشم می آمد را ری توئیت می کردم. گاهی هم برخی از این شعرها که دیگران می گذاشتند و من می پسندیدم، موضوعات اعتراضی و سیاسی داشت. بعد از یک مدتی فالوئرهایم خیلی بالا رفت و خیلی دیده شدم و همانجا مجاهدین خلق یا همان منافقین به سراغم آمدند. اول که نمی توانستم تشخیص دهم این ها چه کسانی هستند. یک نفر برایم کامنتی گذاشت و در آن از توئیت هایم تشکر کرد، من هم تحت تأثیر همان فضا در جواب گفتم که کاش می توانستم کار بیشتری انجام دهم! بعد همان فرد به دایرکت آمد و خودش را سیما معرفی کرد. فالوئرهای بالایی هم داشت. گفت چرا نمی توانی کاری بکنی؟ بیا با ما همکاری کن. آن موقع من مجاهدین خلق را نمی شناختم، فقط اسمشان را شنیده بودم. پرسیدم شما جزو کدام گروه هستید؟ سلطنت طلب هستید؟ گفت نه این ها که عددی نیستند، ما مجاهد خلق هستیم! تا این اسم را شنیدم ترسیدم و گفتم من با شما کار نمی کنم. اصلاً نمی دانستم که کار کردن با این ها چطور است. من دیگر جواب سیما را ندادم، ولی او خیلی پیگیری کرد.

مدتی بعد در همان فضای توئیتر با فردی به نام سهراب آشنا شدم، بعداً فهمیدم او هم از اعضای مجاهدین خلق است. ابتدای آشنایی مثل سیما عمل نکرد و با حرف های معمولی شروع کرد و سعی کرد اعتماد من را جلب کند. بعد از این که خودش را از اعضای مجاهدین خلق معرفی کرد، گفت تو بی طرف باش! بی طرف قضاوت کن! الان 37 سال سن داری و در این مدت از طریق تبلیغات نظام ما را شناخته ای و حالا بیا صحبت های خود ما را هم بشنو! من هم فکر کردم که منطقی می گوید.

ارتباط ما به تلگرام رفت و چندین ماه طول کشید. در این چند ماه سازمان را برای من توضیح می داد و فقط حرفش این بود که در تمام این مدت به ما ظلم شده است و در مورد ما دروغ گفته اند!

من هم واقعاً نمی توانستم درست و غلط را تشخیص بدهم. بین حرف هایم هم حرف های قشنگی بود، شعارهایی بود که آدم را جذب می کرد، شعارهایی مثل عشق به وطن، فدا شدن برای ایران، ایثار کردن و اینجور حرف ها را می زد. اوایل خیلی با سهراب بحث می کردم، مثلاً این که چرا مردم ما را کشتید؟ چرا به عراق رفتید و با صدام علیه ما همدست شدید و علیه کشور خودتان جنگیدید؟ او هم خیلی صبور و بدون این که عصبانی شود، همه سؤال های من را جواب می داد و من هم که دیگر سراغ هیچ منبع دیگری برای تحقیق نمی رفتم، کم کم به حرف هایم اعتماد کردم. کارش را خیلی خوب بلد بود و در طول این دو سه ماه من را متقاعد کرد که به آن ها ظلم شده است.

در تلویزیون شنیده بودم که مجاهدین خلق جنایتکار و تروریست هستند و مردم خودمان را کشته اند و بمب گذاری می کردند به همین دلیل با شنیدن نام آن ها ترسیدم. بین مردم هم همین حرف ها در مورد



این فرقه زده می شود. در فضای مجازی هم عموم کسانی که می شناسم، همین طرز تفکر را دارند که این ها خیلی خطرناک و جنایتکارند و کسی حاضر نیست سمت این گروه برود. اما من خام چرب زبانی سهراب شدم و با خودم گفتم یک بار حرف هایش را بشنوم. همین یکبار شنیده به اینجا رسید که همکاری با این ها را آغاز کردم.

همکاری ما از کارهای خیلی کوچک شروع شد. اول هشتگ های خیلی کوچک مثل **#براندازم** را بنا به گفته سهراب کف دستم می نوشتم و از آن عکس می گرفتم. به نظرم اصلاً این کار مهمی نبود و در توئیتر هم این موارد هستند که کف دستشان شعار می نویسند و عکسش را می گذارند. سهراب لینک این ها را به من نشان می داد و من هم دیدم که چیز مهمی نیست! این کار را کردم، عکسش را برای سهراب فرستادم، اما کارمان به همین جا ختم نشد و بعد از من کارهای بیشتری می خواست. البته اوایل سعی می کرد به من فشار نیاورد. بعد از یک مدتی گفت که ما یک قانونی داریم که چون شما یک خانم هستید باید با خانم های ما کار کنید و من را به خانمی به اسم فروغ وصل کرد. از آنجا به بعد من کارم را با فروغ ادامه دادم. فروغ مثل سهراب نبود که مراعات بکند، پیوسته از من کارهای مختلف می خواست و من هم دیگر ترسم ریخته بود و او هم هر کاری می خواست را من انجام می دادم.

سهراب به من گفت که تو الآن به شرایط فعلی ایران معترضی، ولی برای اعتراضت تریبون نداری، با این که ممکن است ما را قبول نداشته باشی، اما صدای اعتراضت را می توانی از تریبون ما به گوش همه برسانی. من در آن دوره از نظر روحی چنان ناراحت و خشمگین بودم که می خواستم هر طور شده یک جایی صدای اعتراضم را بلند کنم. تشویق های سهراب هم که پیوسته به من می گفت تو دیگر منفعل نیستی، فعال شده ای و می توانی تغییر ایجاد کنی، به هموطنانت کمک کنی و این حرف ها انگیزه من می شد. به من می گفت تو الآن برای جامعه ات مفید شده ای! من هم حس می کردم که در حال کمک به کشورم هستم.

از طرف دیگر من به شعرهایم خیلی علاقه داشتم و خیلی مسأله شعرهایم برایم مهم بود. وقتی که با سهراب آشنا شدم یک کانال تلگرامی هم داشتم که در آنجا شعرهایم را قرار می دادم، سهراب کاری کرد که یکباره تعداد اعضای کانالم افزایش پیدا کردند که البته گویا همه فیک بودند. بعد برخی شعرهای اعتراضی ام را در سایت مجاهدین خلق قرار می داد و یک بار هم یکی از شعرهایم را یک نفر خواند و برایش آهنگ درست کردند. این چیزها را که دیدم فکر می کردم آن ها دارند برایم کار می کنند، نه آن که من برای آن ها کاری کنم!

در مورد این که با مجاهدین خلق کار می کردم، به کسی چیزی نگفتم، اما چون هیچ چیز را از مادرم پنهان نمی کردم، به او گفتم که در فضای مجازی با فردی به نام سهراب آشنا شده ام که از اعضای مجاهدین خلق است و مثلاً این حرف ها را می زند. اولش شدیداً مخالفت کرد و گفت که این ها آدم های خطرناکی هستند و اصلاً سمت این ها نرو! اما من توجهی نمی کردم، چون به سهراب قول داده بودم که مثلاً بی طرف باشم. بعداً از طریق مادرم، دختر خاله ام و خواهرم هم متوجه شدند. اوایل به هیچ کس نمی گفتم، چون برای خودم هم سخت بود که کسی بداند من با مجاهدین خلق مرتبط هستم، اما بعد از مدتی که برای خودم عادی شد، دیگر راجع به این موضوع با جمع دوستانم صحبت کردم. همه کاملاً



مخالفت کردند، حتی دختر خاله ام گفت اکانت تلگرام و توئیترت را پاک کن تا دیگر تو را پیدا نکنند. ولی من یک وابستگی قلبی به کانال خودم پیدا کرده بودم و حاضر به همچنین کاری نبودم.

فروغ با سهراب فرق داشت. صمیمی نبود، خیلی سرش شلوغ بود و هر چند روز یکبار می آمد و یک کاری از من می خواست و بعد می رفت تا چند روز بعد. من هم کارها را به سرعت برایش انجام می دادم. مثلاً می گفت تراکت هایی با موضوع براندازی بنویس و در جاهای مختلف نصب کن و عکس بگیر، فیلم بگیر و برایم بفرست. بسته به مناسبت های مختلف شعارهای مختلفی می خواست. مثلاً سالگرد تأسیس سازمان یک شعاری می داد. عکس بنیانگذاران سازمان را برایم می فرستاد تا چاپ کنم. چاپ عکس هم برایم بسیار سخت بود. چون خودم پرینتر نداشتم و باید بیرون این کار را می کردم، جاهایی می رفتم که صاحب مغازه خیلی کم سن و سال باشد و مسعود و مریم رجوی را نشناسد، یا این که مثلاً 20 عکس مختلف را برای چاپ می دادم که در لابه لایش یک عکس از مسعود یا یک عکس از مریم رجوی باشد. عکس ها را می گرفتم و در انتهای شهرک خودمان در یک ساعت و محل خلوت عکس ها را در کنار یک شعار کنار هم به دیوار می چسباندم و عکس و فیلم تهیه می کردم و برای فروغ می فرستادم. بعد از هر بار هم عکس ها را پاره می کردم چون نباید عکس ها تکراری باشد، مکان ها هم نباید تکراری باشند. در واقع من هر بار به نام یک کانون شورشی فعالیت می کردم، در واقع فروغ می خواست نشان بدهد که مجاهدین خلق در ایران طرفداران زیادی دارند و برای همین هم این طور باید کار می کردم که تصور شود این کارها را چندین نفر انجام داده اند. هر بار با نام یک کانون شورشی، هربار با یک سری عکس متفاوت و شعارهایی با خط های مختلف در مکان های متعدد. قرار بود کاری انجام شود که نشان بدهیم کانون های شورشی گسترده هستند.

منظور از کانون شورشی یک جمع چند نفره است که علیه نظام اعتراض و اقدام می کند. هر کانون شورشی یک شماره دارد که باید در زمان اتصال پوسترها یا فیلمبرداری و عکاسی شماره اش را هم بگوید یا بنویسد تا مشخص شود که این کار را کدام کانون شورشی انجام داده است. من اول فقط یک شماره داشتم، بعداً چندین و چند شماره کانون شورشی به من اختصاص پیدا کرد. برای هر کدام با یک دستخط می نوشتم و عکس های متفاوت انتخاب می کردم تا معلوم نشود این کارها را یک نفر انجام داده است.

فروغ می گفت تو باید کانون شورشی واقعی تشکیل بدهی و کانون حداقل متشکل از دو نفر است. برای همین باید حداقل یک نفر دیگر را پیدا کنی تا در همین حد و اندازه نمایی و پیشرفت کنی! من هم به خوبی می دانستم که در خانواده و اطرافیانم کسی حاضر به همکاری با مجاهدین خلق نیست و مطمئن بودم کسی به من کمک نمی کند. یک بار به شوخی به دخترخاله و پسرخاله ام گفتم که بیایید از من فیلمبرداری کنید تا من روی دیوار شعار بنویسم. هر دوی آن ها من را مسخره کردند و همکاری نکردند. به فروغ می گفتم که کسی همکاری نمی کند. او هم پیشنهادات عجیب تری می داد، مثلاً می گفت تو که کسی را نداری، برو در کوچه مثلاً چند تا بچه کوچک را پیدا کن، این پلاکاردها را بده دستشان بگیرند و تو عکس و فیلم بگیر! بگو پلاکاردها را جلوی صورتشان بگیرند تا چهره شان دیده نشود. این کار واقعاً شرافتمندانه نبود، چون آن بچه ها اصلاً نمی دانستند که این عکس ها چیست و در واقع سازمان مرا مجبور به سوءاستفاده کرده بود. در قضیه اعتصاب کامیونداران هم از من خواستند که کمک کنم! آنجا هم من به عنوان یک دختر مجرد در نقش کامیوندار ظاهر شدم! اول از همه به من گفتند که اعتصاب



کامیونداران قرار است شروع شود و سوپر گروه هایی بابت این موضوع در تلگرام تشکیل شده بود. بعد به من گفتند وارد این سوپر گروه ها بشو و مطلب بذار. من اول با اسم دختر وارد شدم، دیدم ظاهراً همه رانندگان کامیون هستند! اسمم را عوض کردم و شروع به مطلب گذاشتن کردم. مطالب را فروغ به من می داد که مثلاً در جایی درگیری شده، یا در برابر مأمورین مقاومت کرده اند یا اعتصاب باید ادامه پیدا کند، یا این که مردم از کامیونداران حمایت کرده اند و از این جور حرف ها.

به من موضوع می دادند تا برایشان شعر بخوانم. یکی از موضوعات برای سال 67 بود که فروغ می گفت در آن سال تعداد زیادی از مجاهدین خلق اعدام شده اند! من هم برای همین موضوع شعر گفتم و بعد در پارک رو به روی خانه، شعر را خواندم و صدایم را ضبط کردم و برای فروغ فرستادم که خیلی استقبال شد.

از زمانی که من با آن ها ارتباط برقرار کردم، حدود 8 ماه طول کشید. از این 8 ماه هم چند ماه اول به آشنایی و مجاب کردن من گذشت و شاید اگر خیلی بیشتر طول می کشید، از من خرابکاری هم می خواستند. چون روند کارهایی که از من می خواستند، سخت و سخت تر می شد و بالأخره کار به خرابکاری و آتش زدن و این جور کارها هم می کشید. دستگیری من باعث شد تا سرانجام این مسیری که داشت من را به سمت انجام کارهای غیرقابل جبران و خطرناک می برد، قطع شود و در واقع نجات پیدا کنم. زمزمه های این بحث ها هم بود، مثلاً فروغ پیوسته می گفت این تراکت نوشتن ها که کار مهمی نیست، این ها را همه می توانند انجام بدهند. به من می گفتند تو باید یکی دو نفر دیگر را با خودت همراه کنی تا بتوانی کارهای مهم تری انجام بدهی که یک نمونه آن آتش زدن پایگاه بسیج بود.

خیلی تأکید می کردند که مراقب باشم تا تعقیب نشوم. در زمان فیلم گرفتن، علامت یا جایی را نشان ندهم که موقعیت قابل شناسایی باشد، نباید کنار خانه باشد. از اسم خودم به هیچ عنوان استفاده نکنم. چندین اسم مستعار داشتم. برای ارتباط در فضای مجازی و تلگرام هم خیلی آموزش می دادند تا کسی نتواند رد گیری کند. اما بعد از این که دستگیر شدم، متوجه شدم هیچ چیز پنهانی برای مأمورین وجود نداشته و کاملاً بر کارهایم اشراف داشتند.

من احساس نمی کنم دستگیر شدم! فکر می کنم از ادامه کارهای خطایم جلوگیری شد. من را روشن کردند. به من گفته بودند اگر دستگیر شوی، اعدامات می کنند، این کار را می کنند، آن کار را می کنند، اما الآن نمی دانم چطور توضیح بدهم که این ها واقعاً از مادرم دلسوزتر بودند. من شرمند شدم، من دچار تضاد شدم، تازه فهمیدم که چه مسیر غلطی را رفتم. بابت کارهایی که که کردم متأسفم و با این که کسی از من چیزی نخواست، ولی دلم می خواهد جبران کنم. من بعد 21 سال دوباره باورهای دینی ام را به دست آوردم، الآن نماز می خوانم، فصل جدیدی در زندگی من ایجاد شد. به من کمک کردند با خدا آشتی کنم.

برگرفته از گروه سیاسی خبرگزاری فارس



کانون های شورشی

جوان فریب خورده: خوشحالم که دستگیر شدم!

قسمت ششم

علی نوجوانی 16 ساله با تیپ و قیافه ای منطبق با آخرین مُدهای روز است. تخصص و علاقه اش موسیقی است و با وجود سن کم اش آهنگ سازی هم کرده است. با ورزش پارکور هم آشناست و آشنایی با برخی نرم افزارهای تدوین نیز سبب شده تا بتواند از خودش و دوستانش در همین رابطه کلیپ درست کند و در شبکه های اجتماعی منتشر نماید. در نگاه اول سن و سال کم و تیپ و قیافه اش باور این مسأله را سخت می کند که او با سازمان مجاهدین خلق (گروهک تروریستی منافقین - فرقه مخرب رجوی) مرتبط بوده است. به نظر می رسد علاقه، دغدغه و به طور کلی گرایشات نسل جدید آن هم با چنین تیپ و قیافه ای فرسنگ ها با اندیشه های یک فرقه تروریستی فاصله داشته باشد. زیرا علی و دوستانش هیچ شباهتی به آن جوانانی که در انتهای دهه 50 و در ابتدای دهه 60 فریب خورده و جذب مجاهدین خلق می شدند، نداشته و ندارد.

علی هیچ آشنایی با گذشته، ایدئولوژی و دیگر مؤلفه های فرقه رجوی نداشت. او فقط فریب روش های جدید و به روز شده سرپل های سازمان در شبکه های اجتماعی را خورده بود و بدون این که اصلاً بداند برای چه گروهی و با چه سابقه ای کار می کند، به واسطه تحریک احساسات و به قول خودش شستشوی مغزی به خدمت تروریست ها درآمده و به همراه دوستانش در یک کار گروهی، دست به شعارنویسی و حتی خرابکاری زده بود.





علی هستم، ۱۶ سال دارم و شغلم آهنگسازی است. با خانواده زندگی می کنم و تا پایه هفتم درس خوانده و مجرد هستم.

آشنایی من با سازمان مجاهدین خلق از طریق یک دوست صورت گرفت. من اصلاً این ها را نمی شناختم و چیزی راجع به مجاهدین خلق نمی دانستم. آن دوست من آن موقع خیلی اصرار می کرد که بیا برایشان کار کنیم.

منظور از کار هم این بود که در شورش و اغتشاشات و این کارها شرکت کنیم، شعارنویسی کنیم، می گفت بیا ماشین آتش بزنیم، خصوصاً ماشین های پلیس. بعد می گفت بیا پایگاه های بسیج را آتش بزنیم و کلاً از این پیشنهادات می داد. من همه پیشنهادش را رد می کردم، ولی آنقدر در گوشم خواند که مغزم را شستشو داد و بالأخره قبول کردم که یک کاری بکنم.

شیوه عوامل فرقه رجوی این طور است که اول به عنوان یک دوست جلو می آیند، خودشان را عاشق کشور نشان می دهند که می خواهند به کشور کمک کنند، بعد کم کم واقعیت خودشان را نشان می دهند.

از روی ظاهر و صحبت های اولیه فکر می کردم که این ها کار خوبی انجام می دهند. منظور من در واقع همان عضو سازمان است که از طریق فضای مجازی با او مرتبط شده بودم.

دوست من باعث آشنایی من با آن عضو شد و او هم توانست مغز من را شستشو دهد. در صحبت های اولیه در مورد مشکلات کشور صحبت می کرد و خیلی هم به اصطلاح پیازداغش را زیاد می کرد. به اندازه کافی که ذهن من آماده شد و حاضر به همکاری و کمک برای به اصطلاح نجات کشور شدم، از من کار خواست. کارش هم این بود که ابتدا شعار نویسی کنم، در اغتشاشات حضور پیدا کنم و آنجا افراد را شناسایی کنم و در مراحل بعدی هم آتش کشیدن ماشین پلیس یا بنرها یا پایگاه بسیج را از من می خواست.

من آن زمان فکر می کردم که برای آزادی کشورم و حل مشکلاتش کار می کنم. فکر می کردم مشکلات کشور از این طریق حل می شود. یعنی این طوری در مغز من جا انداخته بود.

دوستم قصدش به دست آوردن پول بود. برای همین خیلی اصرار کرد تا من هم با سازمان مرتبط شوم، زیرا عضو سازمان از دوستم خواسته بود که حداقل یک نفر از نزدیکان و دوستانش را برای این کار معرفی کند.

ابتدای کار پیشنهاد پول هم وجود داشت و دوست من هم کلاً برای گرفتن پول این کار را می کرد. او می گفت بیا چند تا کار برایشان بکنیم و یکی دو میلیون به جیب بزنیم و بعداً دیگر جوابشان را ندهیم.

من معتقد بودم که یک میلیون و دو میلیون اصلاً ارزش ندارد که بخواهیم کار خلافی انجام بدهیم که احتمال دستگیری هم وجود داشت و آبرویم هم در میان در و همسایه و فامیل به کلی می رفت، اما دوستم آنقدر اصرار کرد که با عضو سازمان به نام فرشید آشنا شدم.



فرشید من را شستشوی مغزی داد و بالأخره ترغیب کرد که برای آزادی کشورم یک کاری بکنم. ما هم شروع کردیم برایش کار انجام دادن که شامل حضور در اغتشاشات و تهیه مستند از شلوغی ها و اعتراضات خیابانی بود.

در نهایت من هم پیشنهاد پول را قبول کردم ولی هیچ پولی پرداخت نشد. البته؛ وقتی که کار را برایش شروع کردیم، طوری مغزمان شستشو پیدا کرده بود که دیگر حاضر بودیم بدون پول هم کار کنیم، من دیگر به پول فکر نمی کردم و تصور می کردم کار بزرگی برای کشورم انجام می دهم. به نظر من آن ها واقعاً کارشان را خوب بلدند، می دانند جوانانی مثل من را چطور آلوده کنند.

پیوسته از جمهوری اسلامی بد می گفت. البته آن ها می گفتند «رژیم» ایران.

من هم فکر می کردم که اگر می خواهم کار بزرگی بکنم باید با این ظلم ها مبارزه کنم اما اکنون این اعتقاد را ندارم. الآن فکر می کنم حتی اگر ظلمی هم وجود داشته باشد، به این جنایتکارها ربطی ندارد، ما یک کشوری هستیم که خودمان باید مشکلات خودمان را حل کنیم؛ حالا هر مشکلی هم که داشته باشیم.

خیلی دروغ می گفتند، مثلاً در مورد داعش می گفتند که خود سپاه پاسداران داعش را تولید کرده و خود سپاهی ها هم داعش اند و هر انفجاری که داعش انجام می دهد، خود سپاه مسئول آن است.

ما هم هیچ گاه راجع به این صحبت ها تحقیق نکردیم. درحالی که با یک سرچ ساده در اینترنت یا دیدن دو تا فیلم می توانستیم بفهمیم که این حرف ها دروغ محض است. من بعداً فهمیدم که سپاه پاسداران داعش را از بین برد.

دوستانم چند بار شعارنویسی کرد و فیلم گرفتیم، در اغتشاشات حاضر شدیم و شعار دادیم و فیلم گرفتیم و برای فرشید فرستادیم. فیلم ها را در شبکه سیمای آزادی که متعلق به خود فرقه است پخش می کردند. بعد آنجا می گفتند که هواداران مجاهدین خلق شورش کردند و از این جور حرف ها...

به ما آموزش می دادند که چگونه با نیروهای ضد شورش مقابله کنیم، چطور فیلم بگیریم که دستگیر نشویم، چطور بنویسیم و چطور فیلم بگیریم که بعداً هم شناسایی نشویم، چطور فیلم ها را ارسال کنیم که گیر نیفتیم. این ها را با فیلم، با ارسال متن و این طور چیزها به ما آموزش می دادند. یک مدت که همکاری کردیم، کم کم آموزش ها خطرناک تر شد. مثلاً شیوه ساخت کوکتل مولوتوف را به ما آموزش دادند تا در اغتشاشات از آن استفاده کنیم.

اول می گفت که یک تیم تشکیل بده، بعد با هم توی خیابان ها بروید و مراکزی را که هست شناسایی کنید و ببینید دوربین دارند یا نه و بعد از این که شناسایی کردید با شیشه نوشابه و با نفت و یک تکه پارچه می توانید مواد منفجره درست کنید و شبانه بروید و به آتش بکشید و فرار کنید و در آخر هم از این عملیات فیلمبرداری کنید و بفرستید.

من بیشتر فیلم می گرفتم و یکی دو بار هم شعارنویسی کردم. شعارها را فرشید به من می داد، فرشید مستقیماً از طریق تلگرام با من در ارتباط بود. برای این که ما شناسایی و دستگیر نشویم آموزش هایی به



ما می داد، مثلاً می گفت چت تلگرام را رمزگذاری کنید، با اسم دیگری اکانت بسازید یا این که بعد از هر جلسه صحبت چت ها را پاک کنید. بعد می گفت اگر همه این موارد را رعایت کنید امکان ندارد شناسایی شوید و فضا کاملاً امن است.

ما هم همه را رعایت کردیم، ولی وقتی دستگیر شدیم، متوجه شدم که همه چت های ما، فیلم ها و همه چیزمان لو رفته بود. مجاهدین خلق دروغ می گفتند که این فضا امن است، من بعداً فهمیدم هیچ چیزی حتی تو شبکه های اجتماعی از دید نیروهای امنیتی ایران پنهان نیست. اگر هم یک مدت ما را نگرفتند، شاید به این خاطر بوده که صبر کردند ما از این کارها دست برداریم. من بعد از این که دستگیر شدم، متوجه شدم که این مأموران به اندازه پدر و مادر ما برایمان دلسوزند.

کانون شورشی مجموعه ای از نفرات است که برای یک شخصی که سرگروه است کار می کنند. هدف کانون های شورشی ظاهراً براندازی نظام ایران است. هر کدام هم یک کد دارند مثلاً کد 511 یا 720. مثلاً اسم یک گروه کانون شورشی 510 بود.

این عددها معنی خاصی ندارند، فقط کانون ها را از هم جدا می کنند و هر گروه موظف بود وقتی شعارنویسی می کند، کد کانونش را زیرش بنویسد یا در هنگام ضبط اسم کانونش را بگوید تا معلوم شود این شعار را کی نوشته یا این مرکز را کدام کانون آتش زده است.

معمولاً می گفتند که یک شعار معنی دار روی کاغذ بنویس و فیلمش را بگیر. تأکید داشتند جایی باشد که یک تابلویی یا چیزی ایرانی وجود داشته باشد که بیننده متوجه بشود اینجا ایران است.

ترس داشتم که دستگیر بشوم ولی فرشید پیوسته به من امیدواری می داد و سعی می کرد مطمئن شوم که اصلاً امکان ندارد که گیر بیفتم.

ما یک تیم 4 نفره تشکیل داده بودیم که در آخر با هم کار می کردیم، تنها احتمالی که برای دستگیری می دادم این بود که یکی از این سه نفر دیگر با یک کار اشتباهی دستگیر شود و همین باعث بشود که ما هم گیر بیفتیم، اما در نهایت هر چهار نفر با هم و در یک روز دستگیر شدیم.

همان طور که گفتم، مأمورهای امنیتی کاملاً از کارهای ما اطلاع داشتند و وقتی تصمیم به دستگیری گرفتند، هر چهارتایمان را با هم دستگیر کردند.

ولی واقعاً خوشحالم که دستگیر شدم، به موقع هم دستگیر شدم. اگر دستگیر نمی شدم ممکن بود کارم به خرابکاری، آتش زدن اموال عمومی یا حتی بدتر از این ها هم بکشد. آن موقع دیگر قابل جبران نبود.

بعد از این که دستگیر شدم، با من صحبت کردند، برایم با اسناد و توضیحات قانع کننده توضیح دادند که هر چیزی که در گوشم خوانده بودند دروغ بوده و در حقیقت من فریب یک گروه تروریستی را خورده بودم. سنگین ترین کاری که تیم ما انجام داد، این بود که یک بار سه تا شعار در خیابان نوشتیم و از همه هم فیلم گرفتیم.



بعد از دستگیری چشم و گوش های من باز شد و واقعیت هایی به من از سازمان گفتند. اتفاقاً بعد از آن من خودم هم تحقیق کردم و دیدم که مأمورها به من درست گفته بودند. این ها از اول انقلاب هزاران نفر از مردم را کشته اند. بعضی ها به جرم این که چادر سر می کردند، برخی به جرم این که ریش داشتند. این ها حتی در نماز جمعه و مسجد هم بمب گذاری کرده بودند و نمازگزاران را هم کشته بودند.

من اگر این تحقیقات را زودتر انجام می دادم، اگر با یک بزرگتری در این رابطه صحبت می کردم، یا اگر خودم را به اطلاعات آنان محدود نمی کردم و چهار تا فیلم و مستند از تلویزیون می دیدم، قبل از این که فریب بخورم می فهمیدم که در حال انجام چه اشتباه بزرگی هستم.

حالا می فهمم که دلیل این همه توصیه فرشید در مورد این که با کسی در این رابطه حرف نزنم چه بود. فرشید می گفت هر سوالی داری از خودم بپرس تا جوابت را بدهم و در مورد این که با سازمان ما در ارتباط هستی و همکاری می کنی با هیچ کس صحبت نکن! حتماً می ترسید که من با تحقیق یا پرس و جو بفهمم که فریب چه گروهی را خورده ام و دیگر همکاری نکنم.

دوست دارم برای نجات هموعان خودم یا حتی بزرگتر از خودم نصیحت بکنم. اگر قدرتش را داشتم دوست داشتم با همه ی هم سن های خودم که با این گروه ارتباط دارند صحبت کنم و بگویم که این ها واقعاً چه کسانی هستند و ما را به چه گرفتاری می اندازند.

من این راه را رفتم و دیدم که آخرش بن بست بود و دیگر امتحانش نمی کنم. اصلی ترین توصیه من این است که اول از همه تحقیق کنید، حرف های هر دو طرف را بشنوید، خودتان می توانید تشخیص دهید که منافقین دروغ می گویند. من از طریق گوشی ام تلویزیون سیمای آزادی را می گرفتم و می دیدم. همه اطلاعاتم را از خود منافقین می گرفتم با هیچ بزرگتری در این رابطه صحبت نکردم، هیچ تحقیقی انجام ندادم و در نهایت سرنوشتم این شد.

مریم رجوی در مورد مشکلات مردم ایران و زنان صحبت می کرد و حتی یک جایی اشک می ریخت. من نمی دانستم که او و همسرش این همه آدم کشته اند. او در جنگ روی تانک نشسته و فرمان حمله به ایران را صادر کرده بود. آیا چنین آدمی واقعاً می تواند دلسوز مردم ایران باشد؟ این ها را برای هر کس که فریب این گروه را خورده توضیح بدهید می فهمد که چه کار اشتباهی کرده است.

فیلم های زیادی راجع به سازمان مجاهدین خلق و خیانت های آن ها وجود دارد، اما شاید هم سن و سال های من کمتر دیده باشند.

توضیحات فرشید این طور بود که من اگر دستگیر شوم، با بدترین روش با من برخورد می شود، اصلاً فکر می کردم که سریع اعدام می کنند. ولی بعد از دستگیری تعجب کردم! کسانی که من را گرفتند، از خودم و پدر و مادرم بیشتر برایم دلسوزی می کردند. خیلی مؤدبانه با من حرف زدند، توضیح دادند که چه اشتباهاتی کرده ام، گفتند قبول دارند که من فریب خورده ام و می خواهند به من و دوستانم کمک کنند تا با حقیقت آشنا شویم. هنوز هم شرمنده آن رفتارها و محبت ها هستم.

برگرفته از جامعه خبری تحلیلی الف



تأکید می کردند که کسی از کارهایتان باخبر نشود.

پدر و مادرم نمی دانستند که با مجاهدین خلق مرتبط شده ام.

قسمت هفتم

حمید هم از آن دست جوانانی است که کنجکاوی، اعتماد به دوستان، عدم مشورت با بزرگ ترها و بالأخره بی تجربگی و بی دقتی کار دستش داده است. هر چند پیش از آن که اقدام غیرقابل جبرانی انجام دهد دستگیر شده و اکنون نیز پی به اشتباهش برده و پشیمان است، اما خیلی دوست داشته که قبل از ورود به این راه و انجام این اقدامات متوجه می شده است. پدر حمید جانباز جنگ تحمیلی است، خودش مغازه و کار دارد و درآمدش هم کفاف زندگی اش را می دهد. حمید از آن دسته جوانانی است که خیلی بی دقت به زندگی و اطرافش نگاه می کرده و در اولین تجربه و چالش زندگی اش هم به موضوع بسیار خطرناکی نزدیک شده است اما اکنون تجربه این حادثه سبب شده تا دیگر بیش از گذشته در مورد حوادث و اتفاقات پیرامونش حساس باشد.



حمید هستم، ۱۹ سال سن دارم و مغازه دارم. من اصلاً نمی دانستم مجاهدین خلق چه کسانی هستند. هیچ آشنایی نداشتم. اصلاً نمی دانستم که دارم به گروه آنان وصل می شوم! اما یک دوستی به نام مجید داشتم که از چند سال پیش با هم دوست بودیم.



او هم مغازه داشت و فیلم و نرم افزار و این جور چیزها می فروخت و من گاهی به او سر می زدم. یک روز که به مغازه مجید رفته بودم تا فیلم بگیرم، با هم کمی صحبت کردیم و مجید گفت یک گروهی هست که باید برایشان چند تا کار انجام بدهی! پرسیدم چه کاری؟ جریان چیه؟

گفت اول از همه باید یکسری کارهای اولیه انجام بدهی تا بتوانی عضوشان شوی! من اول اهمیت نادم، اما در همان مغازه آنقدر با من صحبت کرد و از مزایای عضویت این گروه گفت که قرار شد بعداً ساعت ۶ نوبت تلگرام در مورد این گروه برایم توضیحات کامل تر بدهد.

ساعت ۶ شد و آنلاین نشد، تا این که بالأخره ساعت ۸ وارد تلگرام شد و من هم منتظر بودم تا ببینم چه می گوید! وقتی وارد تلگرام شد، همان جا من را به یک نفر دیگر وصل کرد که او برایم توضیح دهد.

گویا این فرد که خانم و اسمش «مونا» بود، در خارج از کشور بود و من هم تا آن لحظه نمی دانستم، اما می دانستم عضو همان سازمان مجاهدین خلق است. اما بعداً فهمیدم او سرپل مجاهدین خلق یا همان منافقین بوده است (سرپل به عضوی در خارج از کشور گفته می شود که وظیفه ارتباط گیری و هدایت افراد در داخل کشور را برعهده دارد).

اول شروع کرد در مورد دولت، در مورد گرانی های اخیر و کلی متن برایم فرستاد که خیلی از آن ها را نخواندم. می گفت باید ما هم یک کاری برای جلوگیری از گرانی ها بکنیم، باید در آینده کشورمان نقش داشته باشیم. بعد از صحبت هایش از من خواست که کارم را شروع کنم. اولین کار هم این بود که باید یک عکس را به دیوار می چسبانیم و از آن فیلم می گرفتیم.

من پرسیدم عکس کی؟ گفت به مجید همه توضیحات را داده ام و تو فقط همراه مجید برو و باید به حرف های مجید گوش کنی و هرچه گفت عمل کنی!

من با مجید قرار گذاشتم، وقتی همدیگر را در خیابان دیدیم، عکس را نشانم داد که پرینت رنگی گرفته بود، عکس یک خانم بود که نمی دانم در فرانسه یا آلمان زندگی می کند و رئیس همان گروه مجاهدین خلق است و اسمش هم مریم رجوی است.

مجید گفت باید عکس را روی یک مشمع بچسبانیم و چند جا به در و دیوار در خیابان متصل کنیم و از آن فیلم بگیریم، همین! فقط این کار را ساعت یازده و نیم شب انجام دادیم و مجید هم خیلی مراقب بود که هیچ کس در نزدیکی های ما نباشد و نبیند.

فیلم ها را با گوشی مجید گرفتیم و عکس را هم یک جای خلوتی روی دیوار گذاشتیم و آمدیم. وقتی که مونا فیلم ها را دید، به من گفت فیلم های مجید کیفیت ندارد، خودت برو و دوباره فیلم بگیر و یک جمله ای هم در حین فیلم گرفتن بگو.

من هم دوباره نیمه شب رفتم سراغ همان پوستر و در حالی که با گوشی خودم فیلم می گرفتم گفتم که کانون شورشی شماره فلان در شهر ما تنها نیست! بعداً فهمیدم که فیلم مجید کم کیفیت نبوده، با این کار در واقع دو فیلم مجزا از دو نفر متفاوت به دست مونا رسید که نشان می داد مثلاً هواداران زیادی از مجاهدین خلق در شهر ما هستند!



من هیچ آشنایی با این کارها نداشتم و راحت فریب می خوردم، در عوض مونا خیلی کارش را خوب بلد بود و با حرف ها و دروغ هایش ما را برای هر کاری مجاب می کرد.

مجید می گفت که به زودی این دولت و نظام توسط مردم سقوط می کند و ما هم باید به این کار کمک کنیم و باعث نجات کشور شویم. می گفت این گروه بعداً در ایران قدرت را به دست می گیرد و ما هم جزو نفراش هستیم و این که آن ها بابت کارهایی که برایشان می کنیم پول های خوبی می دهند، این کارها نه هزینه ای دارد و نه خطری اما ما باید به کشور و مردم کمک کنیم.

من خیلی از حرف های مجید سر در نمی آوردم، اما چون دوست صمیمی ام بود به او اعتماد داشتم و مطمئن بودم که بد من را نمی خواهد. و کارهایی که مونا می گفت انجام بدهید، اصلاً به نظرم کارهای خطرناکی نبود، اصلاً کار سختی هم نبود، ضمن این که فیلم هایی از شهرهای دیگر و نفرات دیگر برایم فرستاد که کسان دیگری هم در نقاط مختلف ایران این کارها را کرده اند و هنوز هم انجام می دهند. پس خطری ندارد.

در مورد این که این سازمان یک گروه تروریستی و جنایتکار است، همکاری با آن جرم است، چه هدف هایی دارد و دارد از ما سوءاستفاده می کند و این طور چیزها، هیچ چیزی نمی دانستم. در مورد خطرش هم فکر می کردم اگر پلیس ببیند، شاید اصلاً نداند ما چه کار می کنیم! یا شاید هم به ما تذکر بدهد که این کارها را نکنید!

مونا در مواقع مختلف برایم متن ها و فیلم های آموزشی می فرستاد که چطور از خودمان حفاظت کنیم، مراقب باشیم که کسی از کارهای ما باخبر نشود. فیلم ها و مطالبی در مورد کارهای مشابه در شهرهای مختلف ایران می فرستاد. فیلم ها و کلیپ هایی تحریک کننده می فرستاد که آهنگ های حماسی داشتند و در مورد آزادی ایران بودند. هرچند وقت یک بار هم می پرسید که اگر سؤالی داری بپرس تا به تو جواب بدهم، من هم معمولاً سؤالی نداشتم.

بعد از چند وقت مونا به من گفت که تو بی عرضه هستی! به من می گفت باید از مجید سبقت بگیری، بروی و چند نفر را جذب کنی و فعال باشی. من هم به مجید گفتم که یکی دو نفر را معرفی کند، او هم گفت دوستان من همکاری نمی کنند.

بالأخره خود مونا یک نفر را به من معرفی کرد که با او ملاقات کنم و با هم کار کنیم. روی یک پل عابر پیاده قرار گذاشتیم، یک فرد جوانی بود که به شیشه معتاد بود و تازگی ها فهمیدم که تا آن زمان چند بار شعارنویسی کرده و البته خیلی کارهای دیگر مثل خرابکاری انجام داده است. بالأخره مونا به ما گفت که باید یا این فرد به میدان اصلی شهر برویم و یک عکس A3 که این بار هم عکس مریم رجوی بود را در دست بگیریم و از خودمان فیلم بگیریم.

ما هم همین کار را در ساعت خلوت نیمه شب انجام دادیم. البته این فرد قبلاً از این کارها کرده بود و همه چیز را بلد بود. مونا به من گفته بود که او قرار است برای من کار کند، اما بعداً فهمیدم او خیلی از من با سابقه تر است و قرار است از همکاری من برای کارهایش استفاده کند.



آموزش‌ها بیشتر در این مورد بود که مثلاً وقتی برای شعارنویسی می‌رویم چطور اقدام کنیم که کسی متوجه نشود. مثلاً سه نفری برویم، یک نفر بنویسد، یک نفر فیلم بگیرد و یک نفر هم مراقب باشد تا اگر کسی آمد اطلاع بدهد که همه فرار کنند. اگر کمی عاقل تر بودم، باید خیلی زودتر می‌فهمیدم که این کارها نه تنها خلاف است، بلکه هیچ فایده‌ای هم ندارد.

کانون شورشی یک اسم ساختگی بود و فکر کنم شماره هایش هم همین طور بود، چون خودمان می‌توانستیم عددان را انتخاب کنیم. ولی مثلاً عددی که ما داشتیم این طور بود که هر فیلمی که می‌گرفتیم باید عدد را در فیلم می‌خواندیم تا صدا ضبط شود.

البته ما دو تا عدد داشتیم. برای هر کدام از فیلم‌ها یکی از عددها را می‌گفتیم.

پدر من جانباز است، سال‌ها در جنگ بوده و با همین گروه جنگیده است. من این گروه را نمی‌شناختم، از سابقه‌اش هم چیزی نمی‌دانستم، فقط چشم بسته همکاری می‌کردم تا ببینم آخرش چه می‌شود، هم حس کنجکاوی داشت و هم درگیری نداشت.

الآن که فکر می‌کنم من با همان کسانی که با پدرم جنگیدند و پدرم را مجروح کردند، همکاری کرده‌ام، واقعاً از خودم متنفر می‌شوم. در مورد سابقه جنایت‌های این گروه مطالبی به من دادند که بخوانم، وقتی با کارهایشان آشنا شدم تا سه روز غذا نمی‌خوردم، فکر می‌کردم این همه آدم را من کشته‌ام یا در خونشان شریک شده‌ام. چرا از کسی نپرسیدم؟ چرا راهنمایی نخواستم؟

همان زمان که مجید تصویر مریم رجوی را نشانم داد فقط در اینترنت یک سرچ ساده می‌زدم، متوجه می‌شدم این‌ها چه کسانی هستند. اصلاً به فکرم نرسید که خودم تحقیق کنم. اگر فقط یک بار به پدرم می‌گفتم، او برایم توضیح می‌داد و هر طور شده جلوی من را می‌گرفت. حتماً به من می‌گفتند که این گروه چندین هزار نفر را ترور کرده است، همین مریم رجوی دستور قتل هزاران نفر را داده است.

پدر و مادرم وقتی موضوع را فهمیدند، شوکه شدند. باورشان نمی‌شد، آن‌ها فکر می‌کردند من هر روز می‌روم در مغازه‌ام و شب‌ها هم با دوستانم بیرون می‌روم. نمی‌دانستند که با مجاهدین خلق مرتبط شده‌ام. الآن خیلی ناراحت و پشیمانم و البته کاری هم از دستم برنمی‌آید، ولی خدا را شکر می‌کنم قبل از آن که کار بدتری انجام بدهم، جلوی من را گرفتند.

فکر کنم مجید هم در مورد این گروه چیز زیادی نمی‌دانست. چون وقتی از او پرسیدم این عکس کیست، گفت مریم رجوی! گفتم مریم رجوی کیه؟ گفت آدم گنده‌ای است! گفتم چرا ما عکسش را می‌چسبانیم، گفت این قرار است به ایران بیاید و رئیس جمهور شود! من دیگر نمی‌دانستم همه مردم ایران از این آدم متنفرند و خودش جرأت ندارد به ایران نزدیک شود.

یکی از مسائلی که مجید برایم توضیح داد و باعث شد تا من برای همکاری ترغیب شوم، این بود که گفت در آینده که مریم رجوی رئیس جمهور شد، به من و تو بابت این کارهایمان پست و مقام می‌دهند! البته وعده پول هم داده بودند که بعداً کلاً زیرش زدند. مجید گفته بود پول می‌دهند، اما بعد وقتی از مونا در مورد پول پرسیدم، گفت این هدف و آرمان شماست و برید کار کنید و پول دربیابید و برای ما خرج



کنید. برای این کار باید از جیب تان خرج کنید تا موفق بشوید! اما به مجتبی همان جوانی که شیشه می کشید، گفته بودند کارهای اولیه را انجام بده تا برایت پول بریزیم. به نظرم اگر قبول نمی کردم که بدون پول کار کنم و در برابر هر چه که می گفتند، چشم نمی گفتم، به من هم وعده پول می دادند. اما فکر می کنم، هیچ وقت هیچ پولی پرداخت نمی شد، این ها در مورد پول هم مثل بقیه حرف هایشان دروغ می گویند.

من یک بار به مونا گفتم که تو در کدام کشور هستی؟ گفت فرانسه! من هم گفتم می توانی کمک کنی من پیام فرانسه؟ اول گفت مشکلی نیست، شما آنجا کارها را انجام بدهید تا ما هماهنگ کنیم پیام فرانسه. بعد از مدتی حرفش عوض شد و گفت فرانسه خبری نیست، شما باید آنجا باشید و مبارزه کنید تا ما برگردیم ایران!

بعد از فیلم گرفتن از عکس ها، مرحله به مرحله کارهای بیشتری می خواستند، اول شعارنویسی بود که یا باید شعارها را روی دیوار می نوشتیم یا این که روی کاغذ و دستمان می گرفتیم و فیلم تهیه می کردیم و می فرستادیم بعد هم کار به آتش زدن و خرابکاری رسید.

همیشه مونا به ما می گفت: بی عرضه!

مأموریت های بزرگتر را برای اولین بار به مجید می گفتند و بعد مجید به ما می گفت. قرار بود شیشه بانک ها را بشکنیم و بانک ها را آتش بزنیم. هرچه که جلوتر می رفتیم از ما می خواستند که تیم مان را بزرگتر کنیم و افراد بیشتری را جذب نماییم. مجید هم مرتب به من فشار می آورد که باید رفقای را برای این کار بیاوری.

می گفت ماشین یا موتور باید تهیه کنی تا برویم برای شعارنویسی که راحت تر بتوانیم فرار کنیم. می گفت ماشین بابایت را بیاور یا از کسی موتور قرض بگیر.

به هم سن و سال های خودم توصیه می کنم که مراقب فضای مجازی باشید. این شبکه های اجتماعی ممکن است شما را به بد راه هایی بکشاند. یک مقدار راجع به همه چیز تحقیق کنید، سوادتان را بالاتر ببرید. با پدر و مادر مشورت کنید از بزرگترها نظر بخواهید، شاید یک زمانی متوجه بشوید که کار از کار گذشته است. به کار و زندگی تان بچسبید، دنبال این حواشی نروید و در مورد چیزی که اطلاع ندارید، خودتان تصمیم نگیرید و اقدام نکنید. این راهی بود که من رفته ام و مزه تلخش را چشیده ام.

برگرفته از خبرگزاری فارس

به کوشش عاطفه نادعلیان



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : 14145/119